

گزیده گلستان سعدی



(ویرایش جدید)

مقدمه و شرح از

دکتر حسن انوری

فهرست

- یادداشت «مجموعه» ۱۱
- یادداشت ویرایش دوم ۱۷
- زندگی و آثار سعدی ۱۹
- شیراز و فارس در روزگار سعدی ۴۱
- سال‌شمار تاریخ عصر سعدی ۴۹
- دیدگاهها ۵۳
- الف) درباره سعدی و سخن او ۵۵
- ب) درباره گلستان ۶۳
- دیباچه (دیباچه) ۷۵
- باب اول: در سیرت پادشاهان** ۹۵
- حکایت ۱: پادشاهی را شنیدم به کشتن اسیری اشارت کرد ۹۷
- حکایت ۲: یکی از ملوک خراسان ۹۸
- حکایت ۳: ملک‌زاده‌ای را شنیدم که ۹۹
- حکایت ۴: طایفه‌ای دزدان عرب ۱۰۲
- حکایت ۵: سرهنگ‌زاده‌ای ۱۰۶
- حکایت ۶: یکی از ملوک عجم، حکایت کنند ۱۰۸
- حکایت ۷: پادشاهی با غلامی عجمی در کشتی نشست ۱۱۰
- حکایت ۸: هرمز را گفتند: ۱۱۱
- حکایت ۹: یکی از ملوک عرب رنجور بود ۱۱۲
- حکایت ۱۰: بر بالین تربت یحیی پیغامبر، علیه‌السلام، معتکف بودم ۱۱۳
- حکایت ۱۱: درویشی مستجاب‌الدعوه در بغداد پدید آمد ۱۱۴
- حکایت ۱۲: یکی از ملوک بی‌انصاف پارسایی را پرسید ۱۱۵
- حکایت ۱۳: یکی از ملوک شنیدم که ۱۱۵
- حکایت ۱۴: یکی از پادشاهان پیشین ۱۱۷
- حکایت ۱۵: یکی از وزرا معزول شد ۱۱۸
- حکایت ۱۶: یکی از رفیقان ۱۲۰
- حکایت ۱۷: تنی چند به صحبت من بودند ۱۲۵

- حکایت ۱۸: ملک‌زاده‌ای گنج فراوان از پدر میراث یافت..... ۱۲۷
- حکایت ۱۹: آورده‌اند که انوشروان عادل..... ۱۲۸
- حکایت ۲۰: غافل را شنیدم که..... ۱۲۹
- حکایت ۲۱: یکی از بندگان عمرولیث گریخته بود..... ۱۳۰
- حکایت ۲۲: ملک زوزن را خواجه‌ای بود..... ۱۳۱
- حکایت ۲۳: ظالمی را حکایت کنند که..... ۱۳۴
- حکایت ۲۴: یکی در صنعت کشتی گرفتن سرآمده بود..... ۱۳۵
- حکایت ۲۵: درویشی مجرد به گوشه صحرایی نشسته بود..... ۱۳۶
- حکایت ۲۶: یکی از وزرا پیش ذوالنون مصری آمد..... ۱۳۸
- حکایت ۲۷: پادشاهی به کشتن بی‌گناهی فرمان داد..... ۱۳۸
- حکایت ۲۸: شیادی گیسوان یافت که..... ۱۳۹
- حکایت ۲۹: یکی از وزرا زیردستان را رحمت آوردی و..... ۱۴۰
- حکایت ۳۰: با طایفه بزرگان به کشتی در، نشسته بودم..... ۱۴۱
- حکایت ۳۱: دو برادر یکی خدمت سلطان کردی و..... ۱۴۱
- حکایت ۳۲: یکی مژده آورد پیش انوشروان عادل که..... ۱۴۲
- حکایت ۳۳: گروهی حکما در حضرت کسری به..... ۱۴۲
- حکایت ۳۴: اسکندر رومی را پرسیدند که..... ۱۴۳
- باب دوم: در اخلاق درویشان..... ۱۴۵**
- حکایت ۳۵: یکی از بزرگان پارسایی را گفت..... ۱۴۷
- حکایت ۳۶: درویشی را دیدم..... ۱۴۷
- حکایت ۳۷: عبدالقادر گیلانی را..... ۱۴۸
- حکایت ۳۸: دزدی به خانه پارسایی در آمد..... ۱۴۹
- حکایت ۳۹: تنی چند از رونندگان متفق سیاحت بودند و..... ۱۵۰
- حکایت ۴۰: زاهدی مهمان پادشاهی بود..... ۱۵۲
- حکایت ۴۱: یاد دارم که در ایام طفولیت..... ۱۵۳
- حکایت ۴۲: بزرگی را به محفلی اندر، همی ستودند و..... ۱۵۳
- حکایت ۴۳: یکی از صلحای لبنان که..... ۱۵۴
- حکایت ۴۴: در جامع بعلبک وقتی..... ۱۵۷
- حکایت ۴۵: شبی در بیابان مکه از بی‌خوابی پای رفتن نماند..... ۱۵۸
- حکایت ۴۶: پارسایی را دیدم بر کنار دریا که..... ۱۵۹
- حکایت ۴۷: یکی از پادشاهان پارسایی را دید، گفت..... ۱۶۰
- حکایت ۴۸: یکی از جمله صالحان به خواب دید..... ۱۶۰
- حکایت ۴۹: پیاده‌ای سر و پا برهنه..... ۱۶۱

- حکایت ۵۰: عابدی را پادشاهی طلب کرد..... ۱۶۲
- حکایت ۵۱: کاروانی در زمین یونان بزدند و..... ۱۶۲
- حکایت ۵۲: چندانکه مرا شیخ اجل ابوالفرج ابن جوزی..... ۱۶۳
- حکایت ۵۳: لقمان را گفتند: ادب از که آموختی؟ گفت..... ۱۶۷
- حکایت ۵۴: عابدی را حکایت کنند که..... ۱۶۷
- حکایت ۵۵: بخشایش الهی گمشده‌ای را..... ۱۶۸
- حکایت ۵۶: گله کردم پیش یکی از مشایخ که..... ۱۷۰
- حکایت ۵۷: یکی را از مشایخ شام پرسیدند که..... ۱۷۰
- حکایت ۵۸: یاد دارم که شبی در کاروانی..... ۱۷۱
- حکایت ۵۹: وقتی در سفر حجاز..... ۱۷۲
- حکایت ۶۰: یکی از ملوک مدت عمرش سپری شد و..... ۱۷۳
- حکایت ۶۱: ابوهریره، رضی‌الله عنه، هر روز..... ۱۷۵
- حکایت ۶۲: از صحبت یاران دمشق ملالتی پدید آمده بود..... ۱۷۶
- حکایت ۶۳: یکی از پادشاهان عابدی را پرسید که..... ۱۷۷
- حکایت ۶۴: یکی از متعبدان در بیشه‌ای..... ۱۷۸
- حکایت ۶۵: مطابق این سخن، پادشاهی را مهمی پیش آمد، گفت..... ۱۸۲
- حکایت ۶۶: یکی را از علمای راسخ پرسیدند که..... ۱۸۳
- حکایت ۶۷: مریدی گفت پیر را..... ۱۸۳
- حکایت ۶۸: فقیهی پدر را گفت..... ۱۸۴
- حکایت ۶۹: یکی بر سر راهی مست خفته بود و..... ۱۸۵
- حکایت ۷۰: طایفه رندان به..... ۱۸۶
- حکایت ۷۱: این حکایت شنو که..... ۱۸۷
- حکایت ۷۲: یکی از صاحب‌دلان زور آزمایی را دید..... ۱۸۸
- حکایت ۷۳: بزرگی را پرسیدم از..... ۱۸۹
- حکایت ۷۴: پادشاهی به چشم حقارت در طایفه درویشان نظر کرد..... ۱۹۰
- حکایت ۷۵: دیدم گل تازه چند دسته..... ۱۹۲
- حکایت ۷۶: حکیمی را پرسیدند که..... ۱۹۳
- باب سوم: در فضیلت قناعت..... ۱۹۵**
- حکایت ۷۷: خواننده مغربی در صف بزازان حلب می‌گفت..... ۱۹۷
- حکایت ۷۸: دو امیرزاده در مصر بودند: یکی..... ۱۹۷
- حکایت ۷۹: درویشی را شنیدم که در آتش فاقه می‌سوخت و..... ۱۹۸
- حکایت ۸۰: یکی از ملوک عجم..... ۱۹۹
- حکایت ۸۱: در سیرت اردشیر بابکان آمده است که..... ۲۰۰

۲۳۸	حکایت ۱۱۳: طوطی را با زاغی در قفس کردند و
۲۴۰	حکایت ۱۱۴: رفیقی داشتیم که سالها با هم سفر کرده بودیم و
۲۴۱	حکایت ۱۱۵: یاد دارم که
۲۴۳	حکایت ۱۱۶: خرقه‌پوشی در کاروان حجاز همراه ما بود
۲۴۵	حکایت ۱۱۷: یکی را از ملوک عرب
۲۴۷	حکایت ۱۱۸: جوانی پاکباز پاک‌رو بود
۲۴۹	باب ششم: در ضعف و پیری
۲۵۱	حکایت ۱۱۹: با طایفه دانشمندان در
۲۵۲	حکایت ۱۲۰: روزی به غرور جوانی سخت رانده بودم و
۲۵۳	حکایت ۱۲۱: جوانی چُست، لطیف، خندان
۲۵۴	حکایت ۱۲۲: وقتی به جهل جوانی بانگ بر مادر زدم
۲۵۵	باب هفتم: در تأثیر تربیت
۲۵۷	حکایت ۱۲۳: یکی را از وزرا پسری کودن بود
۲۵۸	حکایت ۱۲۴: حکیمی پسران را پند همی داد که
۲۵۹	حکایت ۱۲۵: یکی از فضلا تعلیم ملک‌زاده‌ای همی کرد و
۲۶۰	حکایت ۱۲۶: معلم کتابی را دیدم در دیار مغرب
۲۶۱	حکایت ۱۲۷: پارسازاده‌ای را نعمت بی‌کران از ترک‌ه عمان بدست افتاد
۲۶۳	حکایت ۱۲۸: پادشاهی پسر را به ادیبی داد و گفت:
۲۶۴	حکایت ۱۲۹: اعرابی را دیدم که پسر را همی گفت:
۲۶۴	حکایت ۱۳۰: در تصانیف حکما آورده‌اند که
۲۶۵	حکایت ۱۳۱: فقیره درویشی حامله بود
۲۶۶	حکایت ۱۳۲: سالی نزاعی میان پیادگان حجاج افتاده بود و
۲۶۶	حکایت ۱۳۳: هندویی نطق اندازی همی آموخت
۲۶۷	حکایت ۱۳۴: مردکی را چشم درد خاست
۲۶۸	حکایت ۱۳۵: سالی از بلخ بامیانم سفر بود و
۲۶۹	حکایت ۱۳۶: توانگرزاده‌ای دیدم بر سر گور پدر نشسته و
۲۷۰	حکایت ۱۳۷: بزرگی را پرسیدم در معنی این حدیث که
۲۷۱	حکایت ۱۳۸: جدال سعدی با مدعی در بیان توانگری و درویشی
۲۸۱	باب هشتم: در آداب صحبت
۲۸۳	حکایت ۱۳۹: آداب صحبت
۳۰۳	نشانه‌ها و اختصارات
۳۰۵	گزیده مراجع

۲۰۰	حکایت ۸۲: دو درویش خراسانی
۲۰۱	حکایت ۸۳: یکی از حکما پسر را نهی همی کرد از
۲۰۲	حکایت ۸۴: رنجوری را گفتند
۲۰۲	حکایت ۸۵: بقالی را درمی چند بر
۲۰۳	حکایت ۸۶: جوانمردی را در جنگ تاتار جراحی هول رسید
۲۰۴	حکایت ۸۷: یکی از علما خورنده بسیار داشت و
۲۰۵	حکایت ۸۸: درویشی را ضرورتی پیش آمد
۲۰۵	حکایت ۸۹: حاتم طائی را گفتند
۲۰۶	حکایت ۹۰: اعرابی را دیدم در
۲۰۷	حکایت ۹۱: همچنین درویشی در
۲۰۷	حکایت ۹۲: هرگز از دور زمان ننالیده‌ام و
۲۰۸	حکایت ۹۳: یکی از ملوک با تنی چند از
۲۰۹	حکایت ۹۴: بازرگانی را دیدم که صد و پنجاه شتر بار داشت و
۲۱۰	حکایت ۹۵: مالدار را شنیدم که
۲۱۲	حکایت ۹۶: صیادی ضعیف را ماهی قوی
۲۱۲	حکایت ۹۷: دست و پای بریده‌ای هزار پای بکشت
۲۱۳	حکایت ۹۸: مشت‌زنی را حکایت کنند که
۲۲۳	حکایت ۹۹: درویشی را شنیدم که
۲۲۵	باب چهارم: در فواید خاموشی
۲۲۷	حکایت ۱۰۰: یکی را از دوستان گفتم
۲۲۷	حکایت ۱۰۱: بازرگانی را هزار دینار خسارت افتاد
۲۲۸	حکایت ۱۰۲: جوانی خردمند از فنون فضایل حظی وافر داشت و
۲۲۹	حکایت ۱۰۳: یکی از علمای معتبر را مناظره افتاد با
۲۲۹	حکایت ۱۰۴: جالینوس ابلهی را دید
۲۳۰	حکایت ۱۰۵: سبحان وائل را در فصاحت بی‌نظیر نهاده‌اند
۲۳۰	حکایت ۱۰۶: یکی از حکما شنیدم که
۲۳۱	حکایت ۱۰۷: تنی چند از بندگان سلطان محمود
۲۳۱	حکایت ۱۰۸: خطیبی کره‌الصوت، خود را
۲۳۳	حکایت ۱۰۹: یکی در مسجد سنجار به تطوع بانگ نماز گفتم
۲۳۴	حکایت ۱۱۰: ناخوش آوازی به بانگ بلند قرآن همی خواند
۲۳۵	باب پنجم: در عشق و جوانی
۲۳۷	حکایت ۱۱۱: حسن میمندی را گفتند
۲۳۸	حکایت ۱۱۲: یاد دارم که در ایام پیشین

به نام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه بر نگذرد

یادداشت «مجموعه»

ادبیات در هر شکل و قالبی که باشد، نمایشگر زندگی و بیان‌کننده ارزشها و معیارها و ویژگیهایی است که زندگی فردی و جمعی بر محور آنها می‌چرخد، نقد و بررسی و ارزیابی آثار ادبی نیز چنین است و نمی‌تواند بدور از آن ارزشها و معیارها باشد و بی‌توجه از کنار آنها بگذرد، به عبارت دیگر نقد و بررسی آثار ادبی را از دیدگاهی می‌توان درس زندگی نامید با همه گستردگی و تنوع و خصوصیات و مظاهر آن.

ادبیات، از دو گذرگاه ما را با زندگی پیوند می‌دهد: از گذرگاه عاطفی، وقتی که آن را می‌خوانیم؛ از گذرگاه خردورزی، وقتی که آن را بررسی و نقد می‌کنیم؛ وقتی ما قطعه شعری را می‌خوانیم، عواطف و احساسات ما با عواطف و احساسات شاعر جنبه‌های مشترک پیدا می‌کند و با او هم‌سوئی روانی پیدا می‌کنیم، و یا وقتی سرگذشتی را در مطالعه می‌آوریم، به قول «آندره موروا» در کشاکش حادثه بزرگی قرار می‌گیریم و لحظات زندگی‌مان با آن حادثه آمیختگی پیدا می‌کند؛ در این موارد نفس و جان ما نمی‌تواند از اثرپذیری بر کنار ماند. از جهت خردورزی نیز اگر به درستی به تحلیل و نقد آثار ادبی بنشینیم و جنبه‌های مثبت و منفی آنها را دریابیم زندگی را مطرح ساخته‌ایم؛ چه آثار ادبی نیست مگر انعکاس زندگی و برخورد نویسنده یا شاعر با معیارها و ارزشها. پس طبعاً بررسی معیارها، بی‌امعان نظر و ورود در صحت و سقم آنها، راهی به کمال نخواهد داشت.

مطالعه و بررسی آثار باید با بررسی توأم جنبه‌های زبانی، هنری و محتوایی انجام گیرد. به این معنی که پس از حل دشواریهای واژه‌ای و تعبیرها و اصطلاحات متن، و اشاراتی که به تاریخ و قصص و اساطیر ممکن است وجود داشته باشد، باید به بررسی ارزش هنری و سپس به تجزیه و

تحلیل محتوای آثار بپردازیم: اندیشه‌های والا و ارزشمند را بازنماییم و پندارهای سخیف و کج اندیشی‌های نابخردانه را نقد کنیم. عبارات و ابیات و تعبیرهای زیبا و استوار را با دلیل و حجت نشان دهیم و ابیات و جملات و عبارات نازیبا و ناستوار را بازنماییم، و اگر اثر شکل داستانی دارد، آن را از جهت شناخت داستان بررسی کنیم. مثلاً در داستان رستم و سهراب اگر فقط واژه‌های دشوار را معنی کنیم و چند ویژگی زبان را که در سخن فردوسی هست بازگوییم که مثلاً برای یک متمم دو حرف اضافه آورده است، یا «کجا» را در معنی «که» به کار برده، داستان را به عنوان یک پدیده لسانی مطرح کرده‌ایم. برای آن که داستان به عنوان یک اثر ادبی مطرح شود، پس از طرح و توضیح نکته‌های زبانی و ارزشهای هنری یا ارزشهای مربوط به فنون بلاغی، در مرحله سوم باید محتوای داستان را از جهت داستان‌شناسی، و در این مورد بخصوص از جهت تراژدی‌شناسی، گره‌خوردگی، اوج و فرود داستان، جنبه‌های روان‌شناختی قهرمانان و سرانجام ظرایفی که داستان را به عنوان تراژدی برتر معرفی می‌کند، مطرح سازیم.

این گزیده و گزیده‌هایی که مجموعه «ادب فارسی» را تشکیل می‌دهند، با عنایت به چنین هدفهایی تهیه شده است. برای آن که اندیشه خوانندگان را برای وصول به هدفهای مذکور برانگیزیم در مقدمه هر اثر، پس از شرح حالی اجمالی از صاحب اثر، به نقل یادداشتهایی از ناقدان و نویسندگان درباره مقام شاعری یا نویسندگی صاحب اثر و ارزش اثر و یادداشتهایی در نقد و محتواکوی آن پرداخته‌ایم.

از آن جا که یکی از هدفهای تهیه این گزیده‌ها یاری به بهبود تدریس ادبیات در دانشگاه‌هاست، یادآوری این نکته برای دانشجویان شاید خالی از فایده نباشد که آنچه در ادبیات گذشته و سنتی ما بخصوص باید مورد توجه باشد، این است که این آثار، ادبیات جوانی نیست که از زندگی همسان با زندگی ما مایه گرفته باشد. بیش از هزار سال از عمر ادبیات سنتی ما می‌گذرد. این آثار از زندگی مردمی مایه گرفته که قرن‌هاست در غبار زمان محو شده‌اند، معیارها و ارزشهای اجتماعی و فرهنگی ما با آنان قطعاً نمی‌تواند یکسان باشد. از این رو باید انتظار داشته باشیم که در این آثار به مواردی برخورد کنیم که با معیارها و ارزشهای زندگی مردم امروز مغایرت داشته باشد. نقد و بررسی این موارد و توضیح اختلاف معیارها و بیان علل کج اندیشیها و افکار خرافه‌آمیز، که ممکن است در برخی از متن‌ها وجود داشته باشد، می‌تواند از موضوعات مطروحه کلاس ادبیات باشد.

باید توجه داشت که اگر کج‌اندیشی و افکار خرافه‌آمیز به شاعران و نویسندگان قدیم نسبت می‌دهیم، به این معنی نیست که متون سنتی را تخطئه می‌کنیم، بلکه این امر نتیجه اختلاف نوع زندگی و مناسبات اجتماعی است. آثار بزرگ ادبی همچون آینه‌ای است که

زندگی اجتماعی زمان خود را با همه پیچیدگی و گستردگی و ابهام در خود منعکس ساخته است، و از آن جا که در چنان زندگی با ویژگیهای خود، ضعف و قوت، همواری و ناهمواری، و زشت و زیبا وجود داشته، بناچار در چنین آینه‌ای نیز نمودار شده است: ما سعدی را شاعر و هنرمند بزرگی می‌دانیم، و این نه بدان سبب است که همه اندیشه‌های او عین صواب است، و یانه بدان سبب است که به تعبیر امروز شاعر و نویسنده‌ای متعهد بوده، بلکه از آن روست که سعدی روح زمان خود را با همه زشتیها و کاستیها در آثار خود منعکس کرده است. آثار سعدی باید با شناخت این زشتیها و کاستیها و مناسبات و روابط اجتماعی زمان وی ارزیابی و تحلیل شود. همچنین اگر در آثار دوره‌ای خاص صفاتی چون بدبینی، عدم اعتماد به دیگران، بی‌اعتنایی به مصالح اجتماعی، میل نداشتن به شرکت در فعالیت‌های همگانی، انزواجویی، و نظایر آنها وجود دارد، ریشه آنها را باید در عوامل اجتماعی و سیاسی آن دوره و یا دوره‌های ماقبل نزدیک بدان بررسی کنیم و رابطه علی و قایع تاریخ و ویژگیهای آثار ادبی را کشف نماییم و اندک اندک عادت کنیم تا «تاریخ» را با آثار ادبی مرتبط سازیم.

در میان بسیاری از آثار ادبی قدیم، حتی در شکاهکارها، چه در ادبیات فارسی و چه در ادبیات زبانهای دیگر، اعتقاد به قضا و قدر، استدلال تمثیلی، خرافه‌های دور از عقل و منطق، تجلیل از زورمندان و ستمگران و نادیده انگاشتن توده‌های محروم و اندیشه‌های نابخردانه به چشم می‌خورد. این آثار باید به درستی مورد تجزیه و تحلیل و نقد و بررسی قرار گیرد، نه تنها اندیشه‌های نابخردانه و پندارهای واهی نموده شود، بلکه علل به وجود آمدن آنها از دید جامعه‌شناسی نیز مطرح گردد.

همچنین در تحلیل نمونه‌های والا و ارزشمند ادبی که از ارزشهای جهانی و جاودانی برخوردارند - و خوشبختانه در میان آثار ادبی ما، از این نوع کم نیست - باید خصیصه‌ها و ظرایف و لطایف و شیوه بیان و ارزش هنری اثر را بازنماییم و پیام و اندیشه نهفته را در آنها کشف کنیم، سمبل‌ها را بشکافیم، و به هر حال در نظر داشته باشیم که همواره توضیحات واژه‌ای و بیان مفردات و ترکیبات و نکته‌های دستوری و کشف تصویرها و هر آنچه به معانی و بیان بدیع مربوط می‌شود، وسیله‌ای است برای فهم متن و رسیدن به آنچه در ورای الفاظ قرار دارد و دریافت روح و عمق متن، و فراموش نکنیم که هدف غایی ادبیات علاوه بر التذاذ روحی، تعالی انسان و وصول به ادب نفس است. آثاری که پیام آنها در جهت پروردن انسان متعالی خواننده «حق» و جوینده «حقیقت» نباشد، سزاوار صفت «والا» و «پارچ» نمی‌توانند باشند.